



سخن آغازین

مطالعه سیره و زندگی ائمه اطهار (علیه السلام) و توجه به تلاش های علمی و سیاسی آنان نشان می دهد که آن بزرگواران چشمه های جوشان معرفت و گنجینه های علوم الهی هستند که چون چراغی پرفروغ و خاموش نشدنی در وادی جهل و ظلمت پرتوافشانی می کنند، به طوری که در عرصه علم و دانش تاریکی را از بین برده و در حوزه سیاست امید حق ستیزان را نومید می سازند.

امام جواد (علیه السلام) همانند دیگر امامان معصوم (علیه السلام) دارای کمالات علمی و اندیشه های سیاسی در مرتبه اعلی است که بعد از شهادت پدر بزرگوارش، در کودکی، امامت و رهبری شیعیان را به عهده گرفت و به رغم مشکلات حادث جامعه مسلمین نقش شایسته ای در راه گسترش دانش و فرهنگ حیات بخش اسلام ایفا نمود.

مقاله ای که از نظر خوانندگان عزیز می گذرد گامی است در بیان تلاش های علمی و سیاسی آن گوهر نبوی. امید است که ره توشه ای باشد برای پویندگان راه امامت و ولایت.

فضای سیاسی و اجتماعی

امام جواد (علیه السلام) در دوره ای امامت خویش را آغاز کرد که به رغم اقتدار شیعیان، عرصه سیاسی و اجتماعی جامعه گرفتار چالش های عمیق عقیدتی و درگیری های مختلف شده بود.

دوران امامت آن حضرت با خلافت دو نفر از خلفای ستم پیشه عباسی (مأمون و معتصم) مقارن بود. مأمون به دلیل این که با قتل امام رضا (علیه السلام) دچار بدنامی و تزلزل شده بود، صلاح نمی دید که بیش از آن به آزار امام جواد (علیه السلام) بپردازد. هم چنین به دلیل قدرت شیعیان در آن روزگار تمام سعی خود را بر آرام نگه داشتن اوضاع مصروف می داشت، لذا به منظور دست یابی به چنین هدفی ناچار شد آن حضرت را مانند پدرش امام رضا (علیه السلام) در قدرت سهیم کند. امام ولایتعهدی را قبول کرد، مشروط بر این که هرگز در کاری دخالت نکند و این امر مشروع بودن حکومت خلیفه را با سؤال روبه رو می کرد. امام جواد با گذاشتن شروطی مبنی بر دخالت نکردن در امور، عملاً ناچار شدن خود را به پذیرش ولایتعهدی به نمایش گذاشت و نقشه خلیفه را که با این هدف درصدد کسب مشروعیت بود، ناکام گذاشت.

مسأله مخاطره آمیزی که در این مقطع حساس شیعیان را تهدید می کرد، قدرت گرفتن و پیشرفت «مذهب معتزله» بود. مکتب اعتزال در آن زمان رواج و رونق بسیاری گرفته بود و حکومت وقت از طرفداران آن بسیار حمایت می کرد. آنان دستورات و مطالب دینی را به عقل خویش عرضه می نمودند و آن چه را که عقلشان صریحاً تأیید می کرد، می پذیرفتند و بقیه را انکار می کردند و چون نیل به مقام امامت در سنین خردسالی با عقل ظاهر بینشان سازگار نبود، پرسش های دشوار و پیچیده ای را مطرح می کردند تا به پندار خویش حضرت جواد (علیه السلام) را در میدان رقابت علمی و سیاسی شکست دهند. اما آن امام با پاسخ های قاطع و استدلال های قوی از این مناظره ها سربلند بیرون آمد و هرگونه تردید در مورد امامت خویش را از بین برد و اصل امامت را تثبیت نمود و نشان داد که برخورداری از منصب الهی در خردسالی هیچ مشکلی ندارد.

از دیگر مسائل مطرح در این عصر، تهاجم عقیدتی و نیرنگ بازی های دو خلیفه ملعون عباسی (مأمون و معتصم) با مردم بود. به گواهی تاریخ مأمون مگارتترین و منافق ترین خلیفه عباسی بود که برای کسب پیروزی نهایی و قطعی بر اندیشه شیعه بسیار کوشید و هدف نهایی وی از تشکیل مناظره با امامان شیعه شکست ایشان و در نهایت سقوط مذهب تشیع بود، زیرا او می خواست برای همیشه ستاره تشیع افول کند و بزرگ ترین مانع در برابر حاکمان غاصب و ستمگر از میان برداشته شود، اما در چنین عصری امام محمد تقی (علیه السلام) قاطعانه و با اقتدار الهی تمام در برابر انحرافات، مسامحه ها، توهین ها و دیگر مکرهای خلفای باطل ایستاد و از حقانیت دین اسلام و شیعیان دفاع کرد. (1) ایشان به رغم محدودیت های موجود از سوی دستگاه خلافت، از طریق نصب وکلا و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد. در سراسر قلمرو حکومت مأمون و معتصم آن حضرت کارگزاری را اعزام می کرد و با فعالیت های سیاسی گسترده از تجزیه نیروهای شیعه جلوگیری می نمود. از جمله: آن بزرگوار به وکلای خود اجازه می داد که به درون دستگاه خلافت نفوذ کرده و مناصب حساس حکومتی را در دست بگیرند. هم چنین برخی از کارگزاران امام نیز به عنوان حاکم شهرها منصوب شدند و همه امور را با دقت تحت نظر داشتند. (2) در دوران امامت امام نهم بعضی از انحرافات عقیدتی مطرح بود که ریشه در دوران های قبل داشت، ولی آن بزرگوار به مناسبت هایی با این انحرافات برخورد می کرد و با اعلام موضع خویش، نظر حق و صائب را بیان می نمود و مردم را از باورهای ناصحیح و غلط باز می داشت.

امام جواد (علیه السلام) در برابر فرقه هایی که در دوران امامتش وجود داشت، شیعیان را راهنمایی می کرد. یکی از این فرقه ها اهل حدیث بود که مجسمی مذهب بوده و خدا را جسم می پنداشتند. امام درباره آنان به شیعیان می فرمود:

که اجازه ندارند پشت سر هر کسی که خدا را جسم می داند، نمازگزارده و به او زکات بپردازند. (3)

واقفیه یکی دیگر از فرقه های موجود انشعابی از شیعه بود که به صورت معضلی بزرگ در مقابل شیعیان مطرح شده بود؛ آنان کسانی بودند که پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) بر آن حضرت توقف کرده و امامت فرزندش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را نپذیرفتند.

زیدیه نیز فرقه ای بود منشعب از شیعه که طعن آنان بر امامان معصوم (علیه السلام)، سبب موضع گیری تند ائمه در برابر این گروه شد، چنانکه در روایتی از امام جواد (علیه السلام) واقفیه و زیدیه مصداق آیه: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» (4) خوانده شدند و در ردیف ناصبی ها قرار گرفتند. (5)

منزلت علمی

با این که مناصب الهی وابسته به سن خاص نیست و خداوند مقام نبوت را در کودکی به بعضی از پیامبران اعطا نموده، ولی با این حال امامت پیشوای نهم و مقام علمی او نه تنها از طرف مخالفان مورد تردید جدی واقع شد، بلکه افراد عادی از شیعیان و برخی از بزرگان و علمای شیعه نیز در این مسئله گفت و گو داشتند و در واقع این قضیه به صورت یک معضل اعتقادی درآمده بود.

ابن رستم طبری از دانشمندان قرن چهارم می نویسد: «زمانی که سن امام جواد (علیه السلام) به شش سال و چند ماه رسید، مأمون پدرش امام رضا (علیه السلام) را به شهادت رساند و شیعیان در حیرت و سرگردانی فرو رفتند و در میان مردم اختلاف نظر پدید آمد و سن ابوجعفر را کم شمردند و شیعیان در سایر شهرها متحیر شدند.» (6) به همین جهت شیعیان اجتماعاتی تشکیل دادند و دیدارهایی با آن حضرت به عمل آوردند و به منظور آزمایش و حصول اطمینان از این که دارای علم امامت است، پرسش هایی را مطرح کردند و هنگامی که پاسخ های قاطع و روشن دریافت نمودند، مقام علمی آن بزرگوار را باور کردند و آرامش یافتند.

با طرح پرسش هایی از امام جواد (علیه السلام) نه تنها عظمت علمی آن حضرت در نزد شیعیان به اثبات رسید، بلکه علمای مذاهب دیگر این عظمت علمی را باور کردند. از جمله:

ابن حجر هیثمی می نویسد: «مأمون او را به دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود سن کم از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت.» (7)

هم چنین دانشمندان دیگری که به مقام علمی و والای آن حضرت اعتراف نموده اند، عبارتند از: احمد بن خطیب بغدادی (متوفای 463 ق) یحیی بن اکثم (متوفای 242 ق)، عزالدین ابن اثیر جوزی (متوفای 630 ق)، ابن تیمیه حرّانی دمشقی (متوفای 758 ق) ابن عماد حنبلی دمشقی (متوفای 1089 ق) و دانشمندان دیگر...

از زیباترین و جالب ترین جلوه های علم و فضل امام نهم بازخوانی اندیشه ها می باشد. قاسم بن عبدالرحمان می گوید: به مذهب زیدیه گرایش داشتم که به شهر بغداد سفر کردم.

مدّتی در آنجا بودم. روزی در یکی از خیابان های آن شهر، مردم را دیدم که با شور و شوق در جنب و جوش هستند. بعضی می دوند و برخی سعی می کنند تا خود را به نقاط بلند برسانند.

بعضی نیز ایستاده و به نقطه ای خیره شده اند، پرسیدم: مگر چه شده؟ گفتند: ابن الرضا (علیه السلام) می آید. من هم ایستادم و به نظاره پرداختم حضرت سوار بر مرکب به سوی ما می آمد. همان طور که به او نگاه می کردم، با خودم گفتم: خداوند گروه امامیه را از رحمت خود دور کند.

آنان معتقدند که پروردگار سبحان، اطاعت از این جوان را بر مردم واجب گردانیده است. همین که این به ذهنم خطور کرد، حضرت خطاب به من این آیه را تلاوت کرد: «فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّثَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُغْرٍ؛ (8) قوم ثمود گفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟ اگر چنین کنیم، در گمراهی و جنون خواهیم بود.» در این هنگام با خود گفتم: مثل این که او ساحر است و از دل من خبر می دهد. بار دیگر حضرت خطاب به من این آیه شریفه را تلاوت کرد: «الَّذِي الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ؛ (9) آیا تنها به او وحی نازل شده است؟ نه او آدم بسیار دروغگو و خود پسند است.»

وقتی دیدم آن حضرت از اندیشه های قلبی من خبر می دهد، اعتقاد به آن بزرگوار کامل شد و از مذهب زیدیه دست برداشتم و به امامت ایشان اقرار کردم و اعتراف نمودم که او حجت خدا بر مردم است. (10)

تربیت شاگردان

در دوره امام جواد (علیه السلام) تا زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت های آنان از طرف دربار خلافت، شعاع فعالیت های علمی آن بزرگواران بسیار محدود بود، هر چند از علم وسیعی برخوردار بودند.

پیشوای نهم شیعیان با توجه به این که در سن جوانی به شهادت رسید، در عمر کوتاه و با برکت خویش علاوه بر انجام وظایف سنگین رهبری امت، به تربیت شاگردانی که بتوانند پیام آسمانی خاندان نبوت و امامت را به نسل بعدی منتقل سازند، توجه خاص داشت.

دانشمندان علم رجال و تراجم تعداد اصحاب و شاگردان امام محمد تقی (علیه السلام) را یک صد و ده نفر ذکر کرده اند. (11) بیست و شش نفر از آنان مجموعاً هفتاد و هشت اثر نوشته اند که یکی از آنان «علی بن مهزیار» است با تألیف سی و پنج اثر. دیگری «محمد بن عبدالله بن مهران» است که دارای هفت اثر می باشد و سومی «معاویه بن حکیم» با هفت اثر. (12)

یکی از اصحاب امام جواد (علیه السلام) حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) است که مقدار قابل توجهی حدیث از امام نقل کرده است. (13)

از دیگر چهره های برجسته و درخشان از بین شاگردان و راویان آن حضرت می توان از «احمد بن محمد بن نصر بزنطی»، «زکریا بن آدم»، «حسین بن سعید اهوازی» و «احمد بن محمد بن خالد برقی» که هر کدام در صحنه های علمی و فقهی وزنه ای خاص به شمار می رفتند، نام برد. قابل ذکر است که روایت کنندگان از امام جواد (علیه السلام) منحصر به راویان و محدثان شیعه نمی باشند، بلکه محدثان و دانشمندان اهل تسنن نیز معارف و

حقایقی از اسلام را از آن حضرت نقل کرده اند، از جمله: «خطیب بغدادی» احادیثی با سند خود از آن بزرگوار نقل کرده است. (14) هم چنین «ابوبکر احمد بن ثابت» و «ابواسحاق ثعلبی» در کتب تاریخ و تفسیر خویش روایاتی از آن امام نقل کرده اند. (15)

نکته قابل دقت در روایات رسیده از امام جواد (علیه السلام) تنوع روایات در موضوعات مختلف و مورد نیاز آن زمان بوده است که به عنوان نمونه به این موضوعات می توان اشاره کرد:

1. توحید و بسیاری از شبهاتی که در این زمینه در آن زمان مطرح بوده است. (16)
2. تفسیر قرآن، تأویل و بیان بطون آیات.
3. روایات فقهی در باب نماز، زکات، حج و...
4. بیان فلسفه و علل احکام.

مناظره های علمی

دولت عباسی به منظور درهم شکستن چهره علمی امامان (علیه السلام) و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان، جلسات مناظره و گفت و گوی علمی تشکیل می داد. البته با این کار عباسیان نه تنها به مقصود خویش نمی رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضااحت خود می شدند.

از آن جا که امام جواد (علیه السلام) نخستین امامی بود که در خردسالی به منصب امامت رسید، آن حضرت مناظرات و گفت و گوهایی داشته است که برخی از آن ها بسیار مهم و مفید بوده است.

راز برپایی آن مناظرات این بود که از یک طرف امامت آن امام به خاطر کمی سن برای بسیاری از شیعیان کاملاً ثابت نشده بود، از این رو برای اطمینان خاطر و به عنوان آزمایش، سؤالات فراوانی از ایشان می کردند. از طرف دیگر مکتب اعتزال و افراطی گری در بهره وری از عقل رونق یافته بود و حکومت وقت نیز از آنان پشتیبانی می کرد،

لذا این گروه سؤالات عقلی دشواری مطرح می کردند تا به پندار خامشان حضرت را در میدان رقابت علمی

شکست دهند، ولی در همه این مناظرات، امام جواد (علیه السلام) با علم امامت که ناشی از علم خداوندی

است، با پاسخ های قاطع هرگونه شک و تردید را در مورد امامت خود از بین برد. به همین جهت است که بعد از

ایشان در دوران امامت امام هادی (علیه السلام) که در کودکی به امامت رسید، مشکلی ایجاد نشد و برای همه

روشن شده بود که خردسالی مانع منصب امامت نمی شود.

مناظره آن بزرگوار با «یحیی بن اکثرم» و «ابن ابی داود» و غلبه بر آن دو از این نمونه مناظرات است. (17)

پاسدار حریم وحی

نهمین امام شیعیان بر این باور بود که آیات الهی باید در سطح جامعه فراگیر شود و تمام مسلمانان در گفتار و رفتار و استدلال های روزمره خود از قرآن و معارف بلند آن بهره گیرند. به همین جهت سعی می کرد که در گفت و گوها و معاشرت و برخورد با مردم از آیات قرآن استفاده کند.

امام جواد (علیه السلام) به عنوان پاسدار حریم وحی از تفسیرهای نابه جا و غیر عقلانی آیات قرآن جلوگیری کرده و علما و دانشمندان را به سوی فهم صحیح آیات راهنمایی می کرد.

روزی در مجلس معتصم برخی از دانشمندان به آیه ای استناد کرده و یک حکم شرعی صادر نمودند. امام که در آن جلسه حضور داشت، خطای آنان را گوشزد نمود و تفسیر صحیح را برای حاضرین بیان کرد. «محمد بن مسعود

عیاشی سمرقندی» در تفسیر خود ماجرای آن مجلس را چنین آورده است: در زمان معتصم عباسی عوامل

خلیفه، عده ای دزد را دستگیر کرده و از مرکز خلافت در مورد چگونگی مجازات آنان خواستار دستور بودند.

خلیفه در مورد این حادثه حساس مجلس مشورتی تشکیل داد و از دانشمندان عصر، کیفیت اجرای حدّ شرعی را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در این مورد بهترین راه کار است، آن جا می فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ

يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا

مِنَ الْأَرْضِ...» (18) کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند و در روی زمین در اشاعه فساد تلاش

می کنند، این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان بر عکس یکدیگر قطع شود و یا این که از سرزمین خود تبعید گردند.»

آنان به خلیفه پیشنهاد کردند طبق این آیه یکی از کیفرهای فوق را در مورد تبهکاران انتخاب کند. معتصم عباسی در همان جلسه از امام نیز نظر خواست. آن حضرت اول از اظهار نظر خودداری کرد، اما وقتی که با اصرار خلیفه

مواجه شد، نظر خود را چنین اعلام کرد: ایشان در استدلال به آیه خطا کردند. استنباط حکم شرعی از این آیه

دقت بیش تری می طلبد و باید تمام جوانب مسأله در نظر گرفته شود و نسبت به جرم های مختلف کیفرها فرق می کند؛ زیرا این مسأله صورت های مختلف و احکام جداگانه دارد:

1- اگر این راهزنان فقط راه را نا امن کرده اند، و نه کسی را کشته و نه مالی را به غارت برده اند، مجازات آنان فقط حبس است و این همان معنی «نفی الارض» است.

2- اگر راه را نا امن کرده و افراد بی گناهی را کشته اند، اما به مال دیگران تجاوز نکرده اند، مجازات آنان اعدام است.

3- اگر امنیت را از راه های عمومی سلب کرده، انسان های بی گناه را کشته و مال مردم را نیز به غارت برده اند،

کیفر آنان باید سخت تر باشد، یعنی اول دست و پایشان را به عکس هم دیگر قطع می کنند، سپس به دار

مجازات آویخته می شوند. معتصم این نظریه را پسندید و به عامل خود دستور داد که طبق نظر امام جواد (علیه السلام) عمل کند. (19)

استدلال به قرآن

مسئله امامت حضرت جواد (علیه السلام) در خردسالی، در عصر امامت خود ایشان نیز مطرح بود، لذا این مسئله را از خود ان حضرت می پرسند.

مرحوم کلینی می نویسد: شخصی محضر امام جواد (علیه السلام) شرف یاب شد و گفت: یابن رسول الله! عده ای از مردم نسبت به موقعیت امامت شما شبهه ایجاد می کنند. حضرت در پاسخ چنین فرمود: خداوند متعال به حضرت داود (علیه السلام) وحی کرد که فرزندش سلیمان (علیه السلام) را جانشین خود قرار دهد، با این که سلیمان کودکی خردسال بود.

این موضوع را برخی از دانشمندان بنی اسرائیل نپذیرفتند و در اذهان مردم شک و شبهه ایجاد کردند، به همین جهت خداوند به حضرت داود (علیه السلام) وحی کرد که عصا و چوب دستی اعتراض کنندگان و سلیمان (علیه السلام) را بگیر و هر کدام را با علامتی مشخص کن که از چه کسی است؟ سپس آن ها را شبانگاه در جایی پنهان نما. فردای آن روز به همراه صاحبان آن ها بروید و چوب دستی ها را بردارید. چوب دستی هر کس سبز شده باشد، همان شخص جانشین و حجت بر حق خدا خواهد بود.

همگی این پیشنهاد را پذیرفتند و چون به مرحله اجرا درآوردند، عصای حضرت سلیمان (علیه السلام) سبز شده بود. پس از آن همه افراد پذیرفتند که او حجت و پیامبر خداست. (20)

«علی بن اسباط» یکی از یاران امام محمد تقی (علیه السلام) می گوید: روزی به محضر آن حضرت رسیدم در حالی که در مورد امامت ایشان در خردسالی شک و تردید داشتم. در همان لحظه امام در برابر من نشست و فرمود: خداوند درباره امامت حجت آورده، همان طوری که درباره نبوت حجت آورده است. قرآن کریم درباره حضرت یحیی (علیه السلام) می فرماید: «...وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛ (21) ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم.» و درباره حضرت یوسف (علیه السلام) می فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...؛ (22) هنگامی که به حدّ رشد رسید، به او حکم نبوت و دانش دادیم» بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند علم و حکمت را در سن چهل سالگی به شخصی عنایت کند، ممکن است همان حکمت رادر دوران کودکی نیز عطا کند. (23)

احادیث و کلمات قصار

در منابع تشیع و تسنن از امام محمد تقی (علیه السلام) بیش از دویست و بیست حدیث در زمینه های مختلف فقهی، اخلاقی و اجتماعی به ما رسیده است. شایان ذکر است که تعداد یک صد و بیست نفر، احادیث صادره از آن حضرت را روایت کرده اند.

از این مقدار حدیث که از آن بزرگوار نقل شده می توان به عظمت علمی و احاطه ایشان بر مسائل فقهی،

تفسیری، عقیدتی و نیز دعا و مناجات پی برد، چنان که در لابلای کلمات قصار زیبایی که از آن حضرت برجای مانده، کمالات اخلاقی ایشان به خوبی نمایان است.

بخشی از کلمات قصار امام را «ابن صَبَّاح مالکی» در کتاب «الفصول المهمّة» آورده است. همین طور در کتاب «تحف العقول» و مصادر دیگر نیز این نوع کلمات فراوان یافت می شود. هم چنین بخش عمده روایات فقهی امام را باید در نامه هایی که در پاسخ به بلاد مختلف اسلامی فرستاده اند، جست و جو کرد. (24) حسن ختام این نوشتار را با حدیثی زیبا و با برکت از آن امام همام زینت می دهیم که فرمود: «ثَلَاثُ خِصَالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةُ: الْأَنْصَافُ فِي الْمُعَاشَرَةِ، وَ الْمُوَاسَاةُ فِي الشَّدَّةِ، وَ الْأَنْطِوَاءُ وَ الرَّجُوعُ إِلَى قَلْبٍ سَلِيمٍ؛ (25) با سه چیز می توان محبت دیگران را جلب نمود: انصاف داشتن در برخوردها، همدردی با دیگران در سختی ها و راحتی ها و داشتن قلب سلیم.» امید است که این حدیث و سایر احادیث نورانی آن حضرت مشعل های فروزانی باشد در دهکده ظلمانی جهان امروز و چراغ هایی در کوره راه های دشوار زندگی.

پی نوشت ها :

1. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 50، ص 74.
2. تاریخ غیبت، امام دوازدهم، حسین جاسم، ترجمه سید محمد نقی، آیت اللهی، ص 78 - 79.
3. التوحید، شیخ صدوق، ص 101.
4. سوره غاشیه، آیات 2 - 3.
5. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص 490.
6. دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص 204.
7. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی، ص 205.
8. سوره قمر، آیه 24.
9. همان، آیه 25.
10. منتخب میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ص 51.
11. نک: رجال طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، ص 397 - 409.
12. نک: سیر حدیث در اسلام، سید احمد میرخانی، ص 266 - 278.
13. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، ص 491.
14. اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 2، ص 35.
15. مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب مازندرانی، ج 4، ص 384.
16. التوحید، ص 82.
17. نک: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، ص 482 - 486.
18. سوره مائده، آیه 33.
19. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج 1، ص 315.
20. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج 1، ص 383.
21. سوره مریم، آیه 12.
22. سوره یوسف، آیه 22.

23. اصول کافی، ج 1، ص 384.

24. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، ص 489 - 490.

25. کشف الغمّه فی معرفة الائمه، علی بن عیسیٰ اربلی، ج 2، ص 349.